

آیا می‌توان از علوم تجربی در

معرفت‌شناسی استفاده کرد؟

□ دکتر رضا اکبری

استادیار دانشگاه امام صادق علیه السلام دانشکده الهیات گروه فلسفه و کلام

آیا علوم طبیعی همچون روانشناسی می‌توانند نقش مفیدی در پیشرفت نظریه‌های معرفت‌شناختی داشته باشند؟ آیا می‌توان آن‌گونه که کواین ادعا کرده است،^۱ معرفت‌شناسی را حذف کرده و روانشناسی را جایگزین آن کرد؟ بنظر می‌رسد در انجام چنین کاری با سه مشکل جدی مواجه خواهیم شد:

۱. معرفت‌شناسی با تحلیل مفاهیم سروکار دارد و تحلیل مفاهیم امری پیشینی است و ارتباطی با شناخت عالم ندارد. ما در مقام تحلیل مفاهیم، با تأمل دقیقی، اجزای مفهومی یک چیز را استخراج می‌کنیم.^۲ در مقابل علوم تجربی، علوم پسینی هستند و به شناخت جزئیات عالم می‌پردازند. لذا بنظر می‌رسد که علوم تجربی در معرفت‌شناسی سودمند نیستند. بدیگر سخن در معرفت‌شناسی بدنیاال حقایق ضروری هستیم و حال آنکه علوم تجربی صرفاً حقایق ممکن را در اختیار ما می‌نهند و

چکیده

رویکردهای سنتی به معرفت‌شناسی، رویکردهای وظیفه‌گرایانه هستند و وجهه دستوری دارند بگونه‌ایکه استفاده از علوم تجربی را در معرفت‌شناسی جایز نمی‌دانند چونکه علوم تجربی بنظر، فارغ از وجهه دستوری هستند و شأن توصیفی دارند. برخی از نظریات معاصر در معرفت‌شناسی - همچون طبیعت‌گرایی واقع‌گرا - معتقدند که چاره‌ای از استفاده علوم تجربی در معرفت‌شناسی نیست و این علوم فهم دقیقتری از مفاهیمی همچون توجیه و معرفت در اختیار ما می‌نهند. بنظر می‌رسد که اشکالات طرح شده از سوی معرفت‌شناسان سنتی بر استفاده علوم تجربی در معرفت‌شناسی قابل پاسخگویی باشد و لذا استفاده از علوم تجربی در معرفت‌شناسی نه تنها امری جایز بلکه لازم محسوب می‌شود.

کلیدواژگان

علوم تجربی؛ معرفت‌شناسی دستوری؛
معرفت‌شناسی توصیفی؛ طبیعت‌گرایی حذف‌گرا؛
طبیعت‌گرایی واقع‌گرا.

1. Quine, W.V.O "Epistemology Naturalized", in *Ontological Relativity & Other Essays* (New York: Columbia University Press, 1969), pp. 69-90.

۲. این همان تلاشی است که کارنپ خصوصاً در کتاب ساختار منطقی جهان انجام می‌داد: رک:

Carnap, R. *The Logical Structure of the World*, trans. R. George (Berkeley, CA: University of California).

لذا ارزشی در معرفتشناسی ندارند.

۱. خواننده که سه اشکال ذکر شده را می‌خواند تصور می‌کند که باید حایلی میان علوم تجربی و معرفتشناسی قرار داده شود تا حیطه‌ها و وظایف آنها با یکدیگر خلط نشود. اما حق آنستکه توجه به تاریخ معرفتشناسی نشان می‌دهد که چنین حایلی تا چند دهه اخیر به چشم نمی‌خورد. توجه به اندیشه‌های معرفتشناختی فیلسوفانی همچون افلاطون و ارسطو و پیروان آنها نشان می‌دهد که علوم مختلف نقش بسیار مهمی را در نظریات معرفتشناختی آنها ایفا کرده‌اند. در افلاطون تفکیک دو مسئله نفس و معرفت ممکن نیست و همین مطلب در باب ارسطو نیز بگونه‌ای دیگر صادق است.

۲. از سوی دیگر اگر بخواهیم به اشکالات ذکر شده تن در دهیم و از بکارگیری علوم مختلف در معرفتشناسی خودداری کنیم باید به نظریات سنتی در حیطه معرفتشناسی بگراییم. اما به نظر می‌رسد نظریات سنتی در معرفتشناسی - که شأنی دستوری دارند - از حل مسائل مهمی همچون شکاکیت عاجزند. تیلور بحق ادعا می‌کند که تعاریف سنتی از توجیه، توانایی ادراکی بشر را لحاظ نکرده و لذا پذیرش این تعاریف، حیطه وسیعی از داده‌های ما را بیرون از عرصه معرفت قرار داده و ما را ملزم به پذیرش شکاکیت می‌کند. پس ناچار باید نخست به شناخت توانایی ادراکی انسان پرداخت که از طریق علوم دیگری غیر از معرفتشناسی حاصل می‌شود.^۳

گلدمن نیز بدرستی این نکته را به ما تذکر می‌دهد که ارزشگذاری یک باور با ترمهای موجه یا غیرموجه بدون توجه به نحوه پیدایش باور ممکن نیست و نحوه پیدایش یک باور چیزی است که در حیطه علوم دیگری غیر از معرفتشناسی می‌گنجد.^۴

۳. همچنین باید توجه داشت که معرفتشناسی

۲. معرفتشناسی یا مفاهیمی همچون خوب، بد، مجاز، غیرمجاز، مناسب و نامناسب سروکار دارند که مفاهیمی ارزشی هستند. سخن از «توجیه» امری ارزشگذارانه است. وقتی از موجه بودن یک شخص در باور به یک گزاره سخن می‌گوییم در واقع بیان می‌کنیم که او با لحاظ غایت‌های معرفتشناختی بنحو درست و مناسب عمل کرده است. در مقابل، علوم تجربی با امور توصیفی سروکار دارند. با توجه به شکافی که میان امور توصیفی و دستوری دیده می‌شود بنظر می‌رسد که علوم تجربی نمی‌توانند کمکی به معرفتشناسی - که علمی دستوری است - بنمایند.

• خواننده که سه اشکال ذکر شده را می‌خواند تصور می‌کند که باید حایلی میان علوم تجربی و معرفتشناسی قرار داده شود تا حیطه‌ها و وظایف آنها با یکدیگر خلط نشود. اما حق آنستکه توجه به تاریخ معرفتشناسی نشان می‌دهد که چنین حایلی تا چند دهه اخیر به چشم نمی‌خورد.

۳. بکار گرفتن علوم در معرفتشناسی ما را گرفتار دور معرفتی می‌کند. می‌دانیم که معرفتشناسی در علوم کاربرد دارد. حال اگر بپذیریم که علوم در معرفتشناسی مورد بهره قرار گیرند لازم می‌آید که ضوابط ارائه شده از سوی معرفتشناسی مأخوذ از علوم باشد لذا کاربرد این ضوابط در علوم چیزی جز دور معرفتی نخواهد بود.

اما آیا این سه اشکال واقعاً اشکالات واردی هستند؟ بنظر می‌رسد بتوان بر این اشکالات فایق آمد. در مقام پاسخگویی به این اشکالات بدو لازم است توضیحاتی را ذکر کنیم.

3. Taylor, James, "Epistemic Justification and Psychological Realism", *Synthese*, Vol. 85 (1990): PP. 199-230.

4. Goldman, Alvin, "Cognitive Science and Metaphysics", *The Journal of Philosophy* (1987): P. 537.

همچنین ر.ک:

Godman, Alvin, *Epistemology and Cognition* (Cambridge, M A: Harvard University Press, 1986): PP. 3-4.

*** آن دسته از اندیشمندیانی
کسب از علوم همچون
روانشناسی در معرفتشناسی
بهره می‌برند، این سؤال
کلیدی در معرفتشناسی
سننتی را کسب «چه باوری
موجه است؟» به این سؤال
که «انسان چگونه باورسازی
می‌کند؟» تبدیل می‌کنند.**

باورسازی می‌کند، معرفتشناس خود را نیازمند استفاده از علوم تجربی همچون روانشناسی می‌بیند و لذا روش معرفتشناسی همانند علوم تجربی، روشی ما تأخر خواهد بود. لذا همانگونه که علم، دستخوش تغییر می‌شود معرفتشناسی نیز دستخوش تغییر خواهد شد. همچنین معرفتشناسی همانند علوم تجربی در برگزیده مدعیاتی توصیفی در باب عالم واقع خواهد شد. معرفتشناس از قابل اعتماد بودن یا نبودن یک فرایند شناختی سخن خواهد گفت که مدعیاتی توصیفی هستند هر چند که می‌توان براساس این ادعاهای توصیفی، توصیه‌هایی را نیز ساماندهی کرد.^۵ لذا با این ادعا که آرزواندیشی فرآیندی است که هدف آن حصول صدق نیست می‌توان این توصیه را ارائه کرد که جهت حصول معرفت نباید از فرایند آرزواندیشی مدد گرفت.

دیدگاه کواپن در باب نقش علوم تجربی در معرفتشناسی بسیار افراطی است بگونه‌ایکه به حذف

دستوری می‌تواند در دو حیطة طرح شود: می‌توان از موجه بودن باورها سخن گفت و با نگاهی وظیفه‌گرایانه،^۵ توصیه‌هایی را جهت موجه شدن یک باور ارائه کرد، و نیز می‌توان در باب خود مفهوم توجیه و اینکه چگونه می‌شود یک نظام معرفتشناسی دستوری را پایه‌گذاری کرد نگاهی دستوری داشته باشیم. درباره‌ی حیطة دوم ما از معرفتشناسی به فرامعرفتشناسی^۶ گام نهاده‌ایم. نگاه توصیفی به معرفتشناسی نیز که با بکارگیری علوم مختلف در معرفتشناسی حاصل می‌شود می‌تواند در دو حیطة مطرح شود.

بعنوان مثال، بکارگیری روانشناسی می‌تواند ابزاری جهت جدا کردن باورهای موجه از باورهای غیرموجه باشد. لذا تغییر در نظریات روانشناختی سبب خواهد شد که مصادیق باورهای موجه و باورهای غیرموجه تغییر یابند؛ همچنین می‌توان در باب خود مفهوم توجیه و معرفت نگاه توصیفی داشت. و در مقام مقایسه رویکرد دستوری و توصیفی در باب خود مفاهیم توجیه و معرفت، می‌توان اینگونه سخن گفت که رویکرد دستوری به مفاهیم یادشده، آنها را بنحو ماتقدم تعریف می‌کند و سپس باورها را با استفاده از این مفاهیم ما تقدم ارزشگذاری می‌کند، درحالیکه در رویکرد توصیفی، مفاهیم ذکر شده بنحو ماتأخر و با بکارگیری علوم تجربی همچون روانشناسی تعریف می‌شوند و سپس جهت ارزشگذاری باورها مورد استفاده قرار می‌گیرند. لذا است که در رویکرد توصیفی، هرگونه تغییر در نظریات علمی سبب تغییر در تعریف مفاهیم توجیه و معرفت و بتبع آن سبب تغییر مصادیق باورهای موجه و غیرموجه و معرفت و غیرمعرفت می‌شوند.

آن دسته از اندیشمندیانی که از علوم همچون روانشناسی در معرفتشناسی بهره می‌برند، این سؤال کلیدی در معرفتشناسی سنتی را که «چه باوری موجه است؟» به این سؤال که «انسان چگونه باورسازی می‌کند؟» تبدیل می‌کنند. این دقیقاً همان کاری است که کواپن در مقاله‌ی مشهور خود بنام «معرفتشناسی طبیعی‌شده» انجام می‌دهد.^۷ با تبدیل سؤال باینکه، انسان چگونه

5. Deontologistic

6. Meta-Epistemology

۷. به منبع شماره (۱) مراجعه کنید. همچنین رک: اکبری، رضا، «طبیعتگرایی»، نامه حکمت، شماره ۱ (۱۳۸۲)، ص ۹۷.
۸. بحث قابل اعتماد بودن فرایندهای ادراکی بیش از هر فیلسوف دیگر، در اندیشه‌های گلدمن به چشم می‌خورد. نظریه مشهور گلدمن یعنی قابل اعتمادگرایی (reliabilism) را می‌توان نظریه طبیعتگرایی واقعگرا (realistic naturalism) نامید زیرا در مقابل طبیعتگرایی حذفگرا که نظریه کواپن است قرار می‌گیرد. در باب حذفگرایی در ادامه مقاله توضیح داده می‌شود.

معرفتشناسی و جایگزین کردن علوم تجربی همچون روانشناسی بجای آن حکم می‌کند.^۹ کواين را می‌توان «حذفگرا» نامید زیرا معتقد است بجای مفاهیمی چون توجیه باید از اصطلاحاتی که در عصبشناسی یا روانشناسی شناختی استفاده می‌شود بهره گرفت. در کنار این نگاه افراطی می‌توان نگاه معتدلتر به نقش علوم در معرفتشناسی اتخاذ کرد. علوم تجربی می‌توانند شناخت دقیقتری از فرایند معرفتی در اختیار ما قرار دهند و لذا توصیه‌های معرفتشناختی را دقیقتر و متناسبتر با اهداف معرفتی نمایند. در این نگاه معتدل، معرفتشناسی حذف نمی‌شود بلکه وامدار علوم تجربی می‌گردد و بر محور آنها می‌چرخد.

*** اشکال دوم، مبتنی بر تمایز میان «حقیقت»، «ارزش»، و «ببینان دیگر «است» و «باید» است. بنظر می‌رسد که این تمایز قابل قبول نیست. حتی اگر این تمایز پذیرفته شود نمی‌توان از شرایط محیطی که باور در آن شکل می‌گیرد چشمپوشی کرد.**

نگاه حذفگرایانه کواين قابل پذیرش نیست،^{۱۰} اما به نظر می‌رسد از پذیرش رویکرد معتدل نیز گزیری نباشد. واقعاً نمی‌توان به شناختی که از قوای ادراکی خود پیدا می‌کنیم و هر روز بیشتر از روز گذشته می‌شود بیتوجه باشیم. اطلاعات روزافزون ما در باب قوای ادراکی، توصیه‌های معرفتشناختی ما را دستخوش تغییر خواهند کرد و به دقت آنها خواهد افزود.

به بحث نخست خود بازگردیم. با سه اشکالی که در ابتدای این مقاله اشاره شد چه کنیم؟ آیا سه اشکال ذکر شده راه استفاده از علوم تجربی را در معرفتشناسی بر ما نخواهد بست؟ با توجه به توضیحاتی که داده شد،

می‌توان بر هر سه اشکال فایق آمد.

۱. اشکال نخست، خود، ادعایی است که گرفتار مشکلات فراوان است و به برخی از آنها در مقاله اشاره شد. در واقع اشکال نخست، ادعای مقابل ادعای رویکرد توصیفی به معرفتشناسی است. بیان دیگر دو رویکرد در معرفتشناسی وجود دارد: رویکردی که معرفتشناسی را ما تقدم و تحلیلی می‌داند و رویکردی که معرفتشناسی را علمی و ما تأخر قلمداد می‌کند. در صورتیکه طرفداران رویکرد اول بخواهند به رویکرد دوم اشکالی بگیرند نمی‌توانند صرفاً ادعای خود را تکرار کنند بلکه باید نشان دهند که رویکرد دوم گرفتار تعارض درونی است یا از ضعف استدلالها رنج می‌برد و یا گرفتار لوازم منطقی غیرقابل قبولی است. اما آنچه در اشکال اول دیده می‌شود چیزی جز تکرار ادعای رویکرد اول نیست. در صورتیکه چنین چیزی را بعنوان اشکال بپذیریم طرفداران رویکرد دوم نیز می‌توانند با تکرار ادعای خود، اشکالی را متوجه رویکرد اول بنمایند و این چیزی است که طرفداران رویکرد اول مطمئناً نخواهند پذیرفت.

۲. اشکال دوم، مبتنی بر تمایز میان «حقیقت»،^{۱۱} «ارزش»،^{۱۲} و «ببینان دیگر «است» و «باید» است. بنظر می‌رسد که این تمایز قابل قبول نیست. حتی اگر این تمایز پذیرفته شود نمی‌توان از شرایط محیطی که باور در آن شکل می‌گیرد چشمپوشی کرد. مطمئناً باور نسبت به رنگ یک شیء که در تاریکی حاصل شده است با زمانیکه

9. eliminativist

از دیگر حذفگرایان می‌توان به چرچلند اشاره کرد. ر.ک: Churchland, Patricia, "Epistemology in an Age of NeuroScience", *The Journal of Philosophy* (1987): PP. 544-553.

۱۰. یکی از بهترین نمونه‌ها، کمپل است. او معرفتشناسی را به معرفتشناسی توصیفی و معرفتشناسی دستوری تقسیم می‌کند و بیان می‌کند که معرفتشناسی توصیفی که با به‌کارگیری علوم تجربی حاصل می‌شود ابزار لازم را در اختیار معرفتشناسی سنتی که وجهه دستوری دارد قرار می‌دهد تا معرفتشناسان سنتی بتوانند به سؤالات مربوط به توجیه و ضوابط آن پاسخ گویند. ر.ک:

Campbell, D.T, "Evolutionary Epistemology", in *The Philosophy of Karl Popper*, I, P.A. Schilpp (ed.), (Ill: Open Court, 1974).

11. fact.

12. value.

*** پاسخ به این سوال که آیا می‌توان از علوم تجربی در معرفتشناسی بهره گرفت، مثبت است. علوم تجربی همچون روانشناسی و عصبشناسی می‌توانند شناخت ما را از فرآیندهای ادراکی افزایش دهند و فهم دقیقتری از مفاهیمی همچون توجیه و معرفت در اختیار ما بگذارند.**

مطالب ذکر شده سه اشکال نخست را باطل قلمداد می‌کند. لذا پاسخ به این سوال که آیا می‌توان از علوم تجربی در معرفتشناسی بهره گرفت، مثبت است. علوم تجربی همچون روانشناسی و عصبشناسی می‌توانند شناخت ما را از فرآیندهای ادراکی افزایش دهند و فهم دقیقتری از مفاهیمی همچون توجیه و معرفت در اختیار ما بگذارند. در عین حال لازم است از نگاههای افراطی همچون نگاه حذفگرایانه کواین پرهیز کرد^{۱۴} - همانگونه که خود او نیز در برخی از مکتوبات اخیرش از نگاه افراطی خود دوری گزیده است.^{۱۵}

* * *

۱۳. این همان تمثیل مشهور نوبرات است که به «قایق نوبرات» مشهور است.

۱۴. شاید اشکالی که کیم (Kim) بر دیدگاه افراطی کواین گرفته است یکی از قویترین اشکالات باشد. ر.ک:

Kim, Jaegwon, "What is Naturalized Epistemology?", in *Philosophical Perspective 2*, James E. Tomberlin (ed.) (Asascadero, C A: Ridgeview Publishing Co. 1988).

۱۵. نگاه معتدلانه‌تر کواین به طبیعت‌گرایی را می‌توان در اثر زیر یافت:

Quine, W.V.O. "Norms and Aims" *the Pursuit of Truth* (Cambridge: Harvard University Press, 1990).

در روشنایی حاصل شده باشد فرق می‌کند و می‌دانیم که شرایط محیطی امور ما تأخر هستند که می‌توانند در باور ما اثر بگذارند. از سوی دیگر تمایز میان حقیقت و ارزش قابل قبول نیست. ظاهراً علوم تجربی نیز توصیفی محض نیستند. این گزاره را در نظر بگیرید:

«این قلم بخوبی کار می‌کند»

گوینده این سخن جهت اتصاف «قلم» به وصف «خوب کار کردن» مطمئناً می‌داند که قلم چگونه کار می‌کند و با توجه به اهدافی که برای کارکرد آن در نظر گرفته شده، چگونه باید کار کند. بنابراین هم علوم تجربی و هم معرفتشناسی دارای دو جنبه توأم توصیفی و دستوری هستند که امکان انفکاک آنها از یکدیگر وجود ندارد.

۳. دوری که در اشکال سوم اظهار شده است صرفاً با پذیرش نگاه سنتی به معرفتشناسی حاصل می‌شود. با پذیرش معرفتشناسی سنتی، خصوصاً آن نوعی که در دکارت دیده می‌شود، شخص باید احتمال کذب همه باورهای خود را در ذهن داشته باشد و سپس با روشی استنتاجی با پذیرش یک یا چند باور که احتمال خطا ندارند، باورهای دیگر را موجه کند و به معرفت بودن آنها پی ببرد.

اما این سخن با کارکردهای معرفتی انسان در تعارض است. هر انسانی از آغاز تولد، باورهایی را می‌پذیرد و آنها را صادق می‌انگارد. ممکن است برخی از باورهای صادق انگاشته شده، کاذب باشند اما کاذب بودن آنها در طول زندگی ادراکی معلوم می‌شود. انسان در زندگی خود همانند شخصی است که در قایقی خراب شده در وسط دریای زندگی در حرکت است. توقف، جهت تعمیر قایق بمعنای مرگ است. شخص باید در ضمن حرکت به تعمیر قایق مبادرت کند.^{۱۳} بنابراین بنظر می‌رسد که چاره‌ای برای دور معرفتی نیست. آیا برای اثبات قابل اعتماد بودن حس بینایی به چیزی غیر از این حس متوسل می‌شویم؟ آیا دور معرفتی موجود در اینجا امری نارواست؟ پاسخ، منفی است و قوای ادراکی انسان بگونه‌ای است که از این دور معرفتی گزیری نیست.